

گزارشی از یک مورد درمان روان‌پویشی اختلال وحشت‌زدگی با گرایش روابط موضوعی و روان‌شناسی خود

محمد خدایاری فرد

روان‌شناس بالینی کودک و دانشیار دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران

یاسمین عابدینی

دانشجوی دکتری روان‌شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران

چکیده

هدف از پژوهش حاضر ارائه گزارشی از یک مورد درمان موفقیت‌آمیز اختلال وحشت‌زدگی با استفاده از روش روان‌پویشی مبتنی بر روابط موضوعی و روان‌شناسی خود است. بدین منظور دختر دانشجوی ۲۳ ساله‌ای که بر اساس مصاحبه بالینی، ملاک‌های تشخیصی DSM-IV-TR، آزمون MMPI و نظر روانپزشک مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی بود با استفاده از روان‌درمانگری مبتنی بر الگوی روان‌پویشی مورد مطالعه و درمان قرار گرفت. در این روش درمانی از فن تداعی آزاد، تأکید بر ناهشیار و تحلیل پدیده انتقال استفاده شده است. نتایج نشان دهنده کارایی بالای این روش درمانی در درمان اختلال وحشت‌زدگی است؛ مراجع در طول درمان احساس منسجم‌تری از خود به دست آورد و ساختارهای شخصیتی خود از جمله «من» را مورد واریسی، مشاهده و بازیابی قرار داد و یاد گرفت که با دیگران به حالتی رفتار کند که تناسب بهتری با واقعیت‌های کنونی داشته باشد.

کلید واژه‌ها: اختلالات اضطرابی. حملات وحشت‌زدگی. روان‌پویشی. روابط موضوعی. روان‌شناسی خود. درمانگری.

مقدمه

اختلال وحشت‌زدگی^۱ یکی از اختلالات اضطرابی بسیار شایع است که میزان بروز ماهانه آن بین صفر تا پنج درصد و میزان بروز آن در طول دوران زندگی ۱/۶ درصد است (رجیر، نرو و رایبی^۲، ۱۹۹۰) و در صورت عدم درمان به صورت مزمن درآمده و فرد را ناتوان می‌کند.

طبق چهارمین مجموعه تجدیدنظر شده راهنمای تشخیصی و آماری اختلالات روانی، DSM-IV-TR^۳ (انجمن روان‌پزشکی آمریکا، ۲۰۰۰) علامت اساسی اختلال وحشت‌زدگی، وجود حملات وحشت‌زدگی^۴ عودکننده و غیر منتظره است که حداقل یک ماه نگرانی مستمر در مورد ابتلا به یک حمله وحشت‌زدگی دیگر، یا نگرانی در مورد تلویحات یا پیامدهای حملات وحشت‌زدگی یا تغییر رفتاری قابل ملاحظه مرتبط با حملات را به دنبال داشته باشد. این حملات وحشت‌زدگی ناشی از تأثیر فیزیولوژیکی مستقیم یک ماده یا یک حالت طبی عمومی نیست و از طریق اختلالات روانی دیگر نظیر هراس خاص، اختلال وسواس بی‌اختیاری و اختلال اضطراب جدایی قابل توضیح نیست. میزان شیوع مادام‌العمر این اختلال در حدود ۱/۵ تا ۳/۵ درصد و میزان شیوع یک ساله آن در حدود ۱ تا ۲ درصد است. این اختلال اغلب با هراس از مکان‌های باز^۵ همراه بوده و با اختلال اضطراب جدایی در کودکی در ارتباط است. ملاک‌های تشخیصی حملات وحشت‌زدگی طبق DSM-IV-TR، به شرح زیر است:

یک حمله وحشت‌زدگی دوره مجزایی است که با ترس، بیم و وحشت شدید و ناگهانی شروع می‌شود و طی آن چهار یا تعداد بیشتری از نشانه‌های زیر به‌طور ناگهانی و حداکثر به مدت ده دقیقه ظهور و ادامه می‌یابد: (۱) تپش قلب، ضربان شدید قلب و تند شدن ضربان قلب، (۲) عرق کردن؛ (۳) لرزیدن یا لرزش شدید؛ (۴) احساس نفس تنگی

1. panic disorder

2. Regier, Narrow & Rae

3. Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorder, Forth Edition Text Revision

4. panic attacks

5. agoraphobia

و بریدگی و قطع تنفس؛ ۵) احساس خفگی؛ ۶) درد و ناراحتی شدیدی در قفسه سینه؛ ۷) حالت تهوع، استفراغ یا درد شکمی؛ ۸) احساس سرگیجه، عدم تعادل، منگ بودن و سبک مغزی؛ ۹) احساس خوددگرسان بینی^۱ یا دگرسان بینی محیطی^۲؛ ۱۰) ترس از دیوانگی یا از دست دادن کنترل؛ ۱۱) ترس از مردن؛ ۱۲) احساس بهت زدگی، کرخی، فلج شدن و خشک شدن بدن، و ۱۳) احساس سردی یا گرمای شدید.

اگر چه اکثر تحقیقات روانپزشکی انجام شده در مورد اختلال وحشت‌زدگی تحت تأثیرالگوهای عصب-زیست‌شناختی^۳ و شناختی-رفتاری بوده است، دیده شده است که هیچ‌یک از این الگوها نمی‌تواند به‌طور کاملی آسیب‌شناسی روانی، سبب‌شناسی و عوامل ایجادکننده این اختلال را تبیین کند. لذا پژوهشگران، علاقه‌مند به طراحی الگوهای روان‌پویشی^۴ جهت تبیین سبب‌شناسی، آسیب‌شناسی روانی، و درمان این اختلال شده‌اند. در الگوی روان‌پویشی فرض براین است که میان عملکردهای روان‌شناختی کنونی (از جمله نشانگان بیماری) و تجارب اخیر فرد رابطه وجود دارد و ویژگی‌ها و صفات روان‌شناختی شکل‌گرفته به‌صورت تدریجی، عوامل بیولوژیکی و روان‌شناختی از جمله عوامل مؤثر در شکل‌گیری نشانگان موردنظر در اختلال وحشت‌زدگی هستند (شیر^۵ و همکاران، ۱۹۹۳). در زیر الگوی روان‌پویشی اختلال وحشت‌زدگی دیده می‌شود.

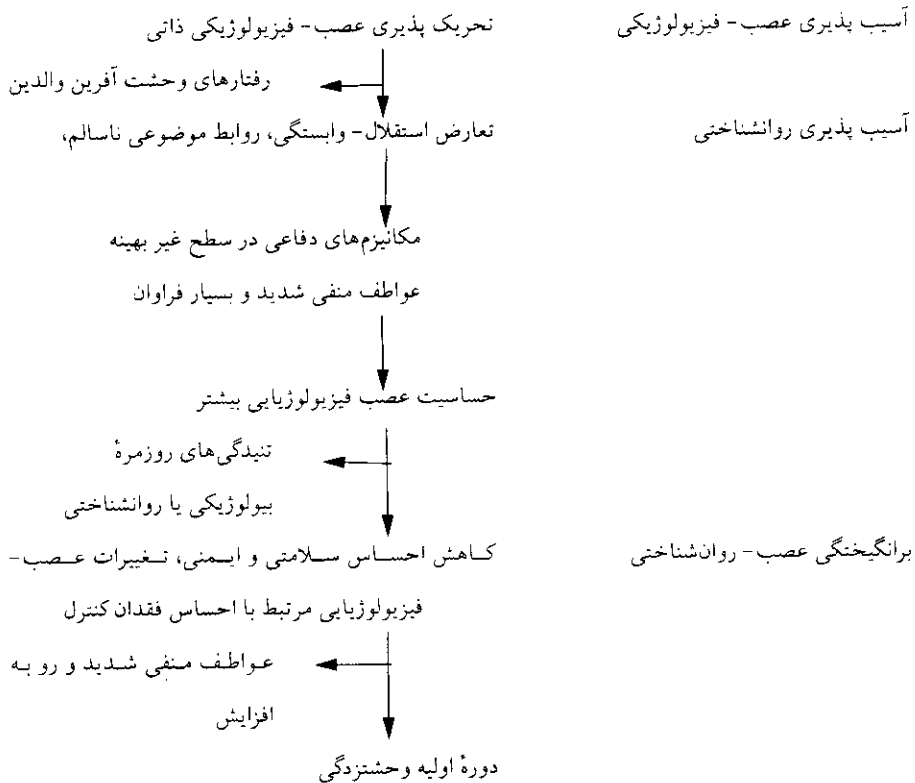
1. depersonalization

2. dereality

3. neurobiological models

4. psychodynamic models

5. Shear



تصویر ۱. الگوی روان پویایی اختلال وحشت زدگی (برگرفته از شیر و همکاران، ۱۹۹۳)

همان‌گونه که در تصویر ۱ مشاهده می‌شود، در این الگو فرض بر آن است که ترس از موقعیت‌های نا آشنا و تحریک پذیری عصب- فیزیولوژیکی ذاتی، به همراه رفتارهای وحشت آفرین والدین بیش از حد کنترل کننده، زمینه ساز حل ناکافی و غیر کارآمد تعارض وابستگی- استقلال، روابط موضوعی^۱ ناسالم و مکانیزم‌های دفاعی در سطح

1. object relation

غیر بهینه بوده و به شکل‌گیری و مشکلاتی می‌انجامد که به‌طور نظام‌مند در بیماران وحشت زده مشاهده می‌شود. علائم و نشانه‌های تعارض استقلال-وابستگی بسیار متنوع و متغیر هستند، اما این تعارض نشان‌دهنده روابط موضوعی است که یا نمایانگر بازنمایی ضعیف از خود و یا بازنمایی از دیگران به‌صورت قدرتمند است و بیشتر راهبردهای مقابله‌ای رشد نیافته به استفاده از مکانیزم‌های دفاعی در سطح غیربهینه و در نتیجه عواطف منفی شدید و فراوان منجر می‌شود. این عواطف منفی شدید با حساسیت عصب فیزیولوژیایی و تنیدگی‌های روزمره همراه شده و به شکل‌گیری احساس عدم کنترل منتهی می‌شود که خود زمینه‌ساز دوره‌های اولیه وحشت‌زدگی است (شیر و همکاران، ۱۹۹۳).

به تازگی روان‌درمانگری مبتنی بر الگوی روان‌پوشی به عنوان یک روش درمانی کارآمد برای اختلال وحشت‌زدگی، مطالعات و پژوهش‌های زیادی را به خود اختصاص داده است (ویبورگ و داهل^۱، ۱۹۹۶؛ میلرود و شیر^۲، ۱۹۹۷)؛ به‌طوری‌که مشاهده شده است روان‌درمانگری مبتنی بر روان‌پوشی و روان‌تحلیل‌گری در عملکرد ذهن افراد مبتلا به این اختلال تغییر ایجاد می‌کند و منجر به بهبودی آنان می‌گردد (گابارد^۳، ۱۹۹۷). هم‌چنین مطالعات نشان داده‌اند که اگر چه مداخلات درمانی نظیر دارودرمانی و شناخت-رفتار درمانگری دارای کارایی و تأثیر کوتاه‌مدتی در درمان اختلال وحشت‌زدگی هستند، نتایج بلندمدت این مداخله‌ها مبهم و غیرواضح است (میلرود و بوش^۴، ۱۹۹۶). زیرا یک درمان خوب نه تنها شامل درمان نشانگان اختلال است، بلکه شامل اصلاح و بهبود عواملی است که آسیب‌پذیری نسبت به این بیماری را موجب می‌شوند. در روان‌درمانگری مبتنی بر روان‌پوشی با تأکید بر نقش عوامل، افکار و تکانه‌های ناهشیار، تداعی آزاد^۵ و انتقال^۶، به‌طور موفقیت‌آمیزی می‌توان نشانگان اختلال وحشت‌زدگی را

1. Wiborg & Dahl

2. Milrod & Shear

3. Gabbard

4. Busch

5. Free association

کنترل و درمان کرد. در واقع، در این روش درمانی، درمانگر جهت کنترل آسیب پذیری نسبت به وحشت‌زدگی با تأکید بر افکار ناهشیار پویایی‌های مهم را درک کرده و درمان می‌کند. تعارضات مشترک و رایج در اختلال وحشت‌زدگی شامل مشکلات در زمینه استقلال - وابستگی، اضطراب جدایی، کنترل خشم، و تکانه‌های نهاداست (میلرود، بوش و لئون^۷، ۲۰۰۰).

میلرود و شیر (۱۹۹۱) با مروری بر گزارش‌ها و مطالعات موردی روان تحلیل‌گری و روان‌پوشی در این زمینه دریافتند که درمان جویان در این نوع مداخلات درمانی، با تأکید بر انتقال، می‌آموزند که چگونه تعارضات مهم خود را کشف کرده، خشم خود را در حملات وحشت‌زدگی بازنمایی و کنترل کنند و عواطف منفی و شدید واپس‌رانده شده خویش را کاهش دهند؛ این امر به نوبه خود منجر به کاهش نشانگان روان‌شناختی در آنان می‌شود. نظریه‌های روابط موضوعی^۸ (گرین برگ و میتشل^۹، ۱۹۸۳) و روان‌شناسی خود^{۱۰} (کوهوت^{۱۱}، ۱۹۷۷) از جمله رویکردهای روان‌پوشی هستند که بر نیاز به ارتباط و حرمت خود استوارند. گزاره‌های مشترک مورد تأکید در این دو رویکرد شامل موارد زیر است: (۱) اهمیت فرایندهای ناهشیار در حیات ذهنی انسان از جمله افکار، احساسات، انگیزه‌ها و اعمال ناهشیار؛ (۲) تعارض، دوسوگرایی و مصالحه؛ (۳) پایداری شخصیت و اهمیت تجارب دوران کودکی؛ (۴) تأکید بر نقش تجسم از خود، دیگران، و روابط؛ و (۵) مسیرهای تحولی.

در نظریه روابط موضوعی اعتقاد بر این است که شخصیت یک فرد توسط تعاملات او با دیگران معنادار و مهم در محیط شکل گرفته است، تعامل با دیگران به ویژه در دوره‌ها و مراحل حساس و بحرانی تحول اهمیت زیادی دارد، چنان‌که تکالیف تحولی مهمی نظیر اعتماد اساسی، خودمختاری و جدایی - فردیت ناشی از کیفیت تجارب فرد

6. transference

7. Leon

8. object relations

9. Greenberg & Mitchell

10. self- Psychology

11. Kohut

با دیگران است. بر این اساس هدف درمان مبتنی بر روابط موضوعی شکل‌گیری تجربه‌های اصلاحی در ارتباط با دیگران مهم و در نتیجه بینش اصلاحی در مراجع است.

بر اساس آنچه ذکر شد پژوهش حاضر در پی آن است که گزارشی از یک مورد درمان موفق اختلال وحشت‌زدگی را با استفاده از درمان روان‌پویشی با گرایش روابط موضوعی و روان‌شناسی خود ارائه کند.

پیشینه پژوهش

تا یک دهه قبل، بیشتر پژوهش‌های انجام گرفته در مورد سبب‌شناسی و درمان اختلال وحشت‌زدگی متمرکز بر الگوهای عصب-زیست‌شناختی و شناختی-رفتاری بوده (میلرود و همکاران، ۲۰۰۰) و درمان روان‌پویشی به عنوان یک روش درمانی مفید مدنظر قرار نگرفته بود. اما هم‌اکنون پژوهشگران دریافته‌اند که روان‌درمانگری‌های غیرشناختی-رفتاری نیز همانند روش‌های شناخت-رفتاردرمانگری در درمان اختلال وحشت‌زدگی مؤثرند. این پژوهشگران با پیروی از این اعتقاد فریود (۱۹۶۲) که هر دو عامل بیولوژیکی (زیست‌شناختی) و روان‌شناختی در پیدایش و رشد اضطراب نقش دارند به طراحی الگوهای درمانی روان‌پویشی پرداخته‌اند و میزان تأثیر و کارایی این روش درمانی را به‌طور گسترده‌ای مورد مطالعه و بررسی قرار داده‌اند که به برخی از این پژوهش‌ها اشاره می‌شود.

کلین^۱ و همکاران (۲۰۰۳)، ضمن تشریح فرایندهای روان‌درمانگری مرتبط با بهبود و درمان اختلال وحشت‌زدگی و با مروری بر ادبیات پژوهش، بر کارایی بالای روان‌درمانگری روان‌پویشی در درمان این اختلال تأکید کرده‌اند. میلرود و همکاران (۲۰۰۱) در مطالعه‌ای تعداد ۲۱ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی را با استفاده از روان‌درمانی کوتاه‌مدت مبتنی بر روان‌پویشی مورد درمان قرار دادند. این افراد دوبار در هفته

1. Freud

2. Klein

در جلسات روان‌درمانگری ۲۴ جلسه‌ای شرکت کردند. نتایج نشان داد که ۱۶ نفر از ۲۱ نفر فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی درمان شدند و در یک پیگیری ۶ ماهه هیچ‌گونه نشانه‌ای از اختلال از خود نشان ندادند. میلرود و همکاران (۲۰۰۰) در مطالعه‌ای ۱۴ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی را مورد ارزیابی و بررسی قرار دادند. آنها نشانگان این اختلال را براساس ملاک‌های DSM-IV یک بار در خط پایه، یعنی قبل از درمان، یک بار در پایان جلسات درمانی، و ۶ ماه پس از درمان ارزیابی کردند. سپس این افراد را در جلسات روان‌درمانگری روان‌پویشی که برای مدت ۲۴ جلسه و هر هفته دو بار تشکیل می‌شد شرکت دادند. در نهایت مشاهده شد که ۱۳ نفر از مبتلایان به این اختلال بهبودی کامل پیدا کردند و در یک پیگیری شش ماهه هیچ‌گونه نشانه‌ای از اختلال از خود نشان ندادند. آنها نتیجه گرفتند که این روش درمانی، روش کارآمدی برای اختلال وحشت‌زدگی است.

میلرود و همکاران (۱۹۹۶) در مطالعه موردی خود، گزارشی از درمان موفقیت‌آمیز یک زن ۲۳ ساله مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی با استفاده از روان‌درمانگری روان‌پویشی ارائه کرده‌اند. آنان دریافتند که در یک پیگیری ۲ ساله هیچ‌گونه نشانه‌ای از اختلال را در فرد مذکور مشاهده نکردند. باندلو^۱ و همکاران (۱۹۹۵) با بازنگری و مرور پرونده ۱۰۰ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی بر اساس ملاک‌های تشخیصی DSM-IV برای این اختلال دریافتند که ۳۱/۴ درصد از این افراد از درمان‌های غیردارویی نظیر شناخت رفتار درمانگری (۲۰ درصد)، درمانگری روان‌پویشی (۳۳ درصد) و کارآموزی خودزاد^۲ (۴۳ درصد) استفاده می‌کرده‌اند. آنان طی مصاحبه انفرادی با این افراد دریافتند که آن‌ها بیشترین رضایت را از درمان‌های روان‌پویشی و شناخت-رفتار درمانگری دارند. میلرود (۱۹۹۵) نیز در مطالعه‌ای موردی، یک نوجوان ۱۸ ساله مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی توأم با اختلال وسواس-بسی‌اختیاری را با استفاده از روان‌درمانگری روان‌پویشی و فنون روان‌تحلیل‌گری مورد مطالعه و درمان قرار داد. شیر و

1. Bandelow

2. autogenic training

همکاران (۱۹۹۳) برای ارائه الگوی روان‌پوشی اختلال وحشت‌زدگی، به مصاحبه با ۹ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی پرداختند. نتایج مصاحبه نشان داد که تمام این افراد دارای عزت نفس پایین، ترس و وحشت بوده، خود را عصبی و پرخاشگر دانسته و از داشتن والدین بسیار کنترل‌کننده و دارای رفتارهای وحشت‌آفرین رنج می‌برده‌اند. میلرود و شیر (۱۹۹۱) ضمن مروری بر ادبیات پژوهش و گزارش‌های موردی دریافتند که ۳۵ مورد درمان موفق اختلال وحشت‌زدگی با استفاده از روان‌درمانگری روان‌پوشی گزارش شده است. آنها نتیجه گرفتند که روان‌درمانگری روان‌پوشی درمان کارآمدی برای اختلال وحشت‌زدگی می‌باشد.

روش پژوهش

در پژوهش حاضر یک آزمودنی دانشجویی که براساس نتایج مصاحبه بالینی، ملاک‌های تشخیصی DSM-IV-TR، آزمون MMPI^۱ و نظر روان‌پزشک مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی بوده مورد مطالعه و درمان قرار گرفته است. طی جلسات روان‌درمانگری برای آزمودنی دوبار آزمون MMPI اجرا و تفسیر شد، یک بار قبل و یک بار پس از درمان. پس از اجرای آزمون MMPI اولیه و تشخیص PD^۲، آزمودنی با استفاده از درمان روان‌پوشی مبتنی بر اصول روابط موضوعی و روان‌شناسی خود مورد درمان قرار گرفت.

در این روش درمانی، درمانگر طی جلساتی با استفاده از فن تداعی آزاد، تأکید بر ناهشیار و تمرکز بر اهمیت انتقال، پویایی‌های مهم و محوری را درک و درمان نمود. در تحلیل پدیده انتقال، درمانجو به بازشناسی خشم خود در هنگام حملات وحشت‌زدگی پرداخت و عواطف واپس‌رانده خود را کشف و شناسایی کرد.

از این رو، هدف اصلی پژوهش حاضر نه تنها کمک به درمانجو برای تغییر دادن تجارب آسیب‌زای دوران کودکی بود، بلکه اصلاح و تجدید نظر در موضوعات و

1. Minnesota Multiphasic Personality Inventory

2. Panic Disorder(PD)

مسیرهای تحولی او از طریق ارتباط صحیح با درمانگر بوده است. لذا با استفاده از روش تداعی آزاد و طی مراحل به درمانجو کمک شد تا اولاً الگوی روانی خود را در مورد خود و دیگران مهم (به خصوص پدر خود) تغییر داده و اصلاح نمود، احساس منسجم‌تری از خود به دست آورد و ساختارهای شخصیتی خود از جمله "من" را مورد واریسی، مشاهده و بازیابی قرار داد و یاد گرفت که با دیگران به حالتی رفتار کند که تناسب بهتری با واقعیت‌های کنونی داشته باشد. این‌کار از طریق شناخت دقیق مکانیزم‌های دفاعی مهم مورد استفاده توسط او، شیوه‌های "من" و "فرامن" در او و اضطراب‌های مهم او صورت گرفته است.

لازم به توضیح است که علت انتخاب این روش درمانی برای آزمودنی، عدم تمایل آزمودنی به استفاده از دارودرمانی و تأکید آزمودنی بر تنفر از پدر به دلیل دارا بودن رفتارهای وحشت‌زا و ترس آفرین دوران کودکی بوده است.

یافته‌های پژوهش

مشخصات آزمودنی: خانم م.م. ۲۴ ساله، مجرد، دانشجوی رشته زبان انگلیسی، دارای یک خواهر و برادر که به ترتیب ۲۱ ساله و ۱۹ ساله هستند.

روش درمانی: روان‌درمانگری مبتنی بر روان‌پویشی

طول درمان: ۴۷ جلسه با مراجعه هر هفته یک بار

مراجع در اولین جلسه درمان اظهار کرد: "تا آنجا که به یاد دارم از دوران کودکی از تاریکی وحشت داشته‌ام و از تنهایی به شدت می‌ترسم، به خصوص در شب‌ها، حتی از خواهرم هم در تنهایی و در شب وحشت دارم، همیشه از رنگ سبز می‌ترسم، از چمن و هر چیز دیگری که به رنگ سبز باشد دچار وحشت می‌شوم. اخیراً دچار ضعف در حافظه شده‌ام، به طوری که نمی‌توانم دروس دانشگاهی را حفظ کنم، شب‌ها همیشه قبل از خواب دچار حالت خاصی می‌شوم، ضربان قلبم تند می‌شود، سرم گیج می‌رود، بدنم

1. ego

2. super - ego

به شدت می‌لرزد، احساس خفگی می‌کنم به طوری که احساس می‌کنم جسم سنگین شده، بدنم خشک شده و زیانم بند آمده است و کسرخ و فلج شده‌ام. هیچ حرکتی نمی‌توانم بکنم و دچار وحشت شدید می‌شوم و نگرانم که مبادا بدنم دو قسمت شود و ناگهان در چاهی سقوط کنم که انتهای ندارد و بمیرم. به شدت عرق می‌کنم و احساس می‌کنم نفسم قطع می‌شود، دچار تپش قلب می‌شوم و شروع به لرزیدن می‌کنم. حتی گاهی احساس می‌کنم که به اطراف پرتاب می‌شوم و فقط شب‌ها هنگام خواب دچار این حالات می‌شوم و در روز مشکلی ندارم، گاهی اوقات صفحه‌ای سفید جلو چشمانم ظاهر می‌شود که نقطه‌ای در وسط آن صفحه رو به افزایش است که سپس سراسر وجودم را همان نقطه پر می‌کند ضمناً دو چشم و حشتناک همیشه مرا دنبال می‌کند."

مراجع در مورد زمان شروع این حالات اظهار کرد که شروع اختلال مربوط به سن ۱۱ سالگی او است، یعنی زمانی که همبازی او در بیمارستان بستری می‌شود و مراجع قبل از بستری شدن همبازی‌اش یک شب موقع خواب احساس می‌کند که وزنه‌ای سنگین روی او افتاده و بعد کم‌کم جسمش سنگین شده و به دو نیمه تقسیم شده است و روح از بدنش جدا شده؛ به طوری که روح او جسمش را که به صورت سرد و بی‌جان روی تخت افتاده بوده است نظاره می‌کرده است و سپس روح او وارد جایی مانند بیمارستان می‌شود و همبازی‌اش را می‌بیند که در بخش CCU بیمارستان بستری شده است و در همان زمان فردی در گوش او فریاد می‌زند که همبازی تو خواهد مرد. مراجع در این حالت بقدری وحشت زده می‌شود که به حال طبیعی برمی‌گردد و پس از سه روز همبازی او، درست به همان حالتی که او دیده بوده است، می‌میرد.

مراجع قبل از رجوع به روان‌شناس، به چندین روان‌پزشک مراجعه کرده و دارو دریافت کرده بود؛ اما داروها بی‌تأثیر بودند. آخرین بار نیز یک سال قبل به روان‌پزشک مراجعه داشته است که روان‌پزشک برای وی دارو تجویز کرده اما مراجع از داروها استفاده نکرده بود؛ زیرا قبلاً انواع و اقسام داروها را مصرف کرده و نتیجه‌ای نگرفته بوده است.

تداویر تشخیصی: برای تشخیص نوع اختلالات همراه با PD در آزمودنی پس از مصاحبه

بالینی آزمون‌های اندریافت موضوع (TAT)^۱ و MMPI اجرا شد. نتایج (TAT) نشان دهنده نفرت از پدر، وحشت از خواهر، احساس تنهایی، انزوا، بی‌ارزشی و وحشت‌زدگی در مراجع بود. نتایج آزمون MMPI در نمودار ۱ آمده است. چنان‌که ملاحظه می‌شود بالا بودن نمره آزمودنی در میزان PT^۲ نشان دهنده علائم مرضی اضطراب، تشویش، ترس و دلهره‌های بی‌جاست و بیانگر این موضوع است که آزمودنی از پدیده‌ها به شدت وحشت دارد. علاوه بر اجرای آزمون‌های فوق‌الذکر، به منظور بررسی بیشتر، مراجع به روان‌پزشک ارجاع داده شد و روان‌پزشک نیز وجود اختلال وحشت‌زدگی را تأیید کرد.

تدابیر درمانی: طی جلسات درمانی، ابتدا نتایج آزمون‌های انجام شده برای مراجع تفسیر شد و سپس با توجه به تأکید مراجع در مورد رفتارهای نادرست، پرخاشگرانه، وحشت‌آفرین و نفرت‌انگیز پدرش با او و سایر اعضای خانواده تصمیم گرفته شد که از روش روان‌درمانگری پویسی، مبتنی بر اصول روابط موضوعی و روان‌شناسی خود برای درمان استفاده شود. بدین منظور طی جلسات درمانی با استفاده از تکنیک تداعی آزاد از مراجع خواسته می‌شد که به حالتی کاملاً آرام بر روی صندلی بنشیند و پس از احساس آرامش کامل و بدون تمرکز و توجه به تنیدگی‌های خود با چشمان بسته احساسات خود را بیان کند. مراجع اظهار کرد: "عامل تمام ناراحتی‌هایم پدرم است و از او تنفر شدیدی دارم، چون پدرم اصلاً انسان نیست و معنای محبت را نمی‌فهمد و تنها چیزی که برایش مهم است زندگی شغلی و کاری‌اش است. وقتی در خانه است فقط فحش و ناسزا می‌گوید، کتک‌کاری می‌کند و باعث رعب و وحشت افراد خانواده می‌شود. یک بار وقتی ۶ ساله بودم پدرم با چکش محکم روی دستم کوبید به طوری که ناخنم کنده شد. او همیشه همین‌طور بوده است. ضمناً خواهرم را خیلی دوست دارم، اما همیشه ترس شدید و عجیبی از او دارم و شب‌ها درباره‌ او خواب‌های بد می‌بینم."

در این مرحله از مراجع خواسته شد تا این ترس و وحشت را به وضوح در ذهن خود مجسم کند و تا آن‌جا که می‌تواند آن را با جزئیات و به تفصیل بیان کند. مراجع اظهار

1. Thematic Apperception Test

2. Psychasthenia

کرد: "گاهی اوقات فکر می‌کنم که یک جن در جسم خواهرم حلول کرده و می‌خواهد به‌طور ناخواسته و در خواب مرا اذیت کند، پدرم هم در خواب خیلی مرا ناراحت می‌کند و گاهی به‌صورت یک غول ترسناک در می‌آید و مایه نفرت و تنفر من است. در واقع، پدرم برای من یک نقطه سیاه و تاریک است. او صفر مطلق است."

باتوجه به نقش ناهشیار و تجارب و افکار موجود در آن در جلسات بعد، از مراجع خواسته شد تا سعی کند یک یا دو بار به همان حالت‌های ناراحت‌کننده برود، تصاویر را مجسم کند و منبع ترس را پیدا کند و سپس در حالت آرامش کامل تصاویر را دور کرده و به آن نیندیشد. مراجع اظهار کرد شب‌ها که تنها هستم، اگر جایی تاریک باشد مثلاً حتی گوشه اتاق تاریک باشد، فکر می‌کنم که یک موجود دیگری هم در اتاق است، یک موجود وحشت‌ناک با دو چشم سبز رنگ که می‌خواهد مرا بکشد. طی جلسات بعدی مراجع اظهار کرد که راحت‌تر می‌خوابد، اما دائماً فکر می‌کند که همه اعضای خانواده‌اش و به‌خصوص خواهرش، یک چهره دیگری هم دارند که خیلی وحشت‌ناک است و همین چهره وحشت‌ناک آنها در خواب او را آزار و اذیت می‌کند. وقتی از مراجع خواسته شد تا در مورد گذشته خواهرش صحبت کند، اظهار کرد که هیچ چیزی را به خاطر نمی‌آورد و خواهرش برایش یک صفحه سفید است (در حالی که پدر برایش یک نقطه سیاه). با این حال، هنوز هم نمی‌داند که چرا از خواهرش وحشت دارد، در حالی که او را بسیار دوست دارد و او نیز مراجع را بسیار دوست دارد. در جلسه بعد مراجع در یک حالت عمیق تداعی آزاد قرار گرفته بود اظهار کرد: "چندین سال قبل که مریم دو ساله بود، پدر و مادرم به شدت اختلاف پیدا کردند. چون بابا با منشی‌اش رابطه خصوصی برقرار کرده بود، مامان به او اعتراض کرده بود و بابا با فریادهای عجیبی مامان را به شدت کتک می‌زد. در اوج عصبانیت مامان را رها کرد و به سمت آشپزخانه دوید، کارد آشپزخانه را برداشت، مریم را بغل گرفت و با چشمان از حدقه درآمده به سمت حیاط رفت و می‌خواست سر مریم را ببرد." در جلسات بعد، مراجع به این هشجاری دست یافت که ترس و وحشت از صحنه درگیری پدر و مادر و عصبانیت شدید پدر و ترس از دست دادن خواهر از یک طرف و رنگ چشمان مریم که مانند چشمان پدرش سبز است

از طرف دیگر باعث وحشت او از خواهرش شده است. در یکی از جلسات مراجع اظهار کرد که یکی از علت‌های پیدایش این حالات در او مربوط به کارهایی است که خودش انجام می‌دهد و باعث عذاب وجدان او می‌شود، از جمله این‌که با پسری دوست است که بسیار عصبی است و الان هیچ علاقه‌ای به او ندارد؛ و نمی‌خواهد با او ازدواج کند؛ اگر چه آن پسر اظهار علاقه زیادی به او می‌کند. وقتی در مورد علت عدم علاقه به آن پسر سؤال شد، مراجع اظهار کرد: "این پسر از نظر اخلاقی شبیه باباست و احساس می‌کنم دیوانه است و از رفتارهایش وحشت دارم". در جلسات بعد مراجع به این هشیاری رسید که نمی‌تواند با این پسر ازدواج کند، زیرا اگر با او ازدواج کند احساس می‌کند باید پدرش ازدواج کرده است. مراجع اظهار کرد "از دو ماه قبل که این موضوع را فهمیدم، تصمیم گرفتم از او جدا شوم و با او ازدواج نکنم که البته سخت در تعارض هستم. از طرفی، او را بسیار دوست دارم و با او رابطه جنسی کامل داشته‌ام ولی اعمال، افکار و رفتارهای او شبیه به پدرم است و در من وحشت ایجاد می‌کند. این موضوع باعث عذاب وجدان من می‌شود". درمانگر طی این جلسه درمانی، متوجه شد که مراجع به‌طور فراوانی از مکانیزم دفاعی جابه‌جایی، یعنی جابه‌جایی خشم خود از پدر به دوست پسر خود استفاده می‌کند و براین اساس از مراجع خواست تا به دلایل ازدواج و عدم ازدواج با آن پسر فکر کرده و آن‌ها را مورد بررسی عمیق قرار دهد و فهرست کند. در جلسه بعد مراجع اظهار کرد: "خود واقعی آن پسر شبیه به پدرم است، او عصبی است و داد و فریاد می‌کند، دعوا راه می‌اندازد و مانند بابا مراکتک خواهد زد و اگر با او ازدواج کنم منجر به طلاق می‌شود. او دائماً دستور می‌دهد، پرخاشگر است او کپی بابا است و من نمی‌خواهم با او زندگی کنم.

در این جلسه با توجه به استفاده مکرر مراجع از مکانیزم جابه‌جایی، درمانگر پس از تشریح این نوع مکانیزم و نقش آن در ایجاد افکار، احساسات و رفتارهای غیرمنطقی نسبت به پسری که او را دوست دارد، از مراجع خواست تا به بررسی بیشتر این نوع دفاع‌ها پردازد و پیامدهای منفی آن را مورد بازبینی قرار دهد. مراجع اظهار کرد: "گاهی اوقات احساس می‌کنم همان نفرتی را که به پدرم دارم به این پسر هم دارم، در حالی که او

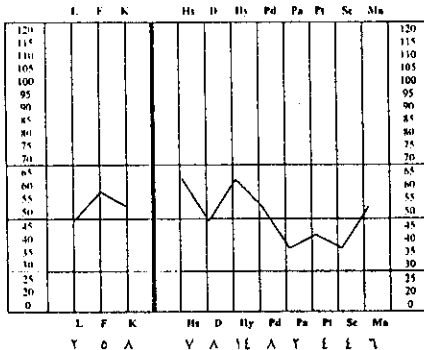
هیچ کار بدی انجام نداده است. در واقع من خودم عصبی، بی‌ارزش، پوچ، بی‌تفاوت، سنگدل و بلاتصمیم هستم". بر این اساس، در این مرحله درمانگر از فنون تقویت "من" استفاده کرد و به مراجع کمک کرد تا بتواند وقایع و روابط اطراف خود را به‌طور واقع بینانه‌تری ارزیابی کند. طی جلسه‌های بعد مراجع اظهار کرد از میزان حملات وحشت‌زدگی او کاسته شده است اما این حملات بکلی از بین نرفته است و شب قبل بسیار بد خوابیده است. به‌طوری‌که یک باره احساس کرده است بدنش دراز شده و دارد از پرتگاه سقوط می‌کند و به‌شدت ترسیده، به‌طوری‌که بدنش کاملاً بی‌حس شده و زیانش بند آمده است. ولی بعد که حالش طبیعی شده، با کمی فکر متوجه شده که علت ترس‌های او واقعی نیست و همه فکر و خیال است و مربوط به ذهن او است. مثلاً آن دو چشم وحشت‌ناکی که همیشه او را دنبال می‌کنند، خیال است نه واقعیت، اما الان ترس او از این است که این افکار زمانی واقعیت پیدا کنند.

در این مرحله از مراجع خواسته شد تا هر روز، به آن چیزهایی که واقعیت دارند و نیز به چیزهایی که غیرواقعی هستند فکر کرده و آنها را به خاطر بسپارد تا بعداً آنها را تعریف کند. در یکی از جلسات مراجع گفت مدتهاست که بسیار عصبی، پرخاشگر و خشمگین هستم و تمایل شدیدی به گرفتن انتقام از افرادی را دارم که مرا اذیت می‌کنند، از جمله انتقام از پدر، دوستان و مسئولان دانشگاه. او اظهار کرد: "همه در پی آزار و اذیت من هستند، اما بیشتر از همه دلم می‌خواهد از بابا انتقام بگیرم، چون همیشه از او وحشت داشته‌ام، از داد کشیدن‌های او و از کتک زدن‌هایش خیلی ناراحتم. یک‌بار وقتی شش ساله بودم پایم را گاز گرفت و یک بار هم غذای داغ را به سوی من پرتاب کرد که روی من ریخت و سوختم. همیشه از بابا می‌ترسیده‌ام و وحشت داشته‌ام". در این جلسه درمانگر دریافت که مراجع از مکانیزم دفاعی فراقنی استفاده کرده و خشم و کینه از خود را به دوستان و مسئولان دانشگاه فراقنی می‌کند. لذا به درمانجو کمک کرد تا بتواند روابط خود با دوستان دانشگاهی خود و مسئولان دانشگاه را مورد ارزیابی واقع بینانه قرار دهد. در این مرحله مراجع اظهار کرد که همیشه کینه و نفرت عجیبی نسبت به همکلاسی‌های خود دارم و از این که آنها زندگی راحت و پدر و مادری دلسوز دارند

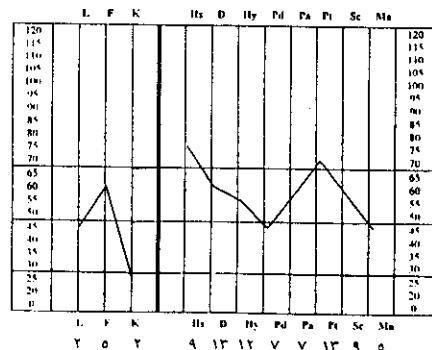
احساس حسادت می‌کنم. در جلسات بعد مراجع به این هوشیاری رسید که بین کابوس‌های شبانه و ترس از پدر ارتباطی وجود دارد. زیرا همیشه در خواب پدر را به شکل هیولا می‌دیده است. در جلسات بعدی درمانگر با توجه به روابط نادرست پدر در دوران کودکی با مراجع، به او کمک کرد تا بتواند روابط بهتر و مثبت‌تری با پدر برقرار کند، لذا با احتیاط کامل کم‌کم از مراجع خواست تا به ویژگی‌های مثبت پدرش فکر کند و ویژگی‌های مثبت او را بگوید. مراجع اظهار کرد " شما هم مثل پدرم هستید و می‌خواهید از او دفاع کنید و این باعث تنفر من است". درمانگر با توجه به نقش انتقال و مقاومت، با تقویت واقع‌نگری در مراجع سعی در کنترل این احساس کرد. بعد از چندین جلسه مراجع اظهار کرد که پدرش ویژگی‌های خوبی هم دارد، از جمله این که او امکانات رفاهی و اقتصادی خوبی برای آنها فراهم کرده است و فقط از نظر عاطفی نسبت به آنها بی‌محبت بوده است که این هم قابل جبران است. مراجع اظهار کرد که تصمیم دارد این بی‌محبتی پدر را ببخشد و با محبت کردن به او آن را جبران کند. روابطش با پدرش کمی بهتر شده است و سعی کرده است که شرایط پدرش را درک کند و با او ارتباط صمیمانه‌تر و بیشتری داشته باشد. هم‌چنین مراجع اظهار کرد که شب‌ها راحت‌تر می‌خوابد و طی هفته‌های گذشته حتی یک‌بار هم دچار وحشت زدگی و کابوس نشده است و علت این آرامش را مربوط به این می‌داند که دیگر مثل گذشته از این که از پدرش تنفر دارد دچار عذاب وجدان و احساس گناه نمی‌شود و ضمناً می‌تواند با پدرش همکاری کند. با این حال هنوز هم از رنگ سبز وحشت دارد و علت آن برایش روشن نیست. در یکی از جلسات تداومی آزاد که مراجع در آرمیدگی عمیقی فرو رفته بود، مجدداً از مراجع خواسته شد که به دوران کودکی خود برگردد و به اولین خاطرات خود که به رنگ سبز مربوط می‌شود فکر کند مراجع اظهار کرد: "همیشه از چشمان پدرم که سبز است می‌ترسیدم و وحشت داشتم. یک بار هم به خارج از کشور رفته بودیم، سوار اتوبوسی شدم که زنی پالتوی سبز رنگ قشنگی پوشیده بود و در حال سوار شدن به اتوبوس بود. پالتوی او را از پایین به بالا به آهستگی نگاه می‌کردم که یک باره چشمم به چهره بسیار کریه و وحشتناک او افتاد. خیلی ترسیدم و گریه کردم و پای مادرم را چسبیدم و هیچ کس

نفهمید که من چرا گریه می‌کنم." در یکی دیگر از جلسات تداعی آزاد در ارتباط با رنگ سبز مراجع اظهار کرد: "پدرم یک آزمایشگاه در زیرزمین منزلمان داشت. هشت ساله بودم که یک شب پدرم از من خواست که یک ابزار آزمایشگاه برای او ببرم. وقتی وارد زیرزمین شدم، در راه باز کردم از ترس جیغی کشیدم و برگشتم. وقتی پدرم صدای جیغ مرا شنید و رنگ پریده‌ام را دید علتش را پرسید. به او گفتم که یک کله سبز از پشت پنجره زیرزمین که به سمت کوچه راه داشت را دیدم که می‌خواست وارد زیرزمین شود و من که او را دیدم فرار کردم. پدرم با عصبانیت گفت خیالاتی شده‌ای و خودش رفت و ابزار را آورد. فردای آن روز مشخص شد که نردبانی پشت دیوار زیرزمین بوده و دزدی که پارچه سبزی روی سر و صورتش انداخته بود می‌خواسته وارد زیرزمین شود که با دیدن من فرار کرده است. در یکی دیگر از جلسات تداعی آزاد، مراجع در ارتباط با رنگ سبز گفت که در دوران کودکی فیلم جن‌گیر را دیده است که وقتی جن را می‌خواستند از بدن دختر بیرون بیاورند، او استفراغ می‌کند که رنگش سبز بوده است. مراجع در آن سن به طور وحشتناکی ترسیده بود. مراجع طی جلسات متعدد نسبت به بخش اعظمی از ناهشیاری، هشیاری پیدا کرد و بینش بسیار مناسبی نسبت به دلایل وحشت زدگی خود کسب کرد. بدین منظور با استفاده از تکنیک تداعی آزاد و یادآوری خاطرات گذشته طی درمان، با انعکاس آنچه در کودکی به او گذشته و احساس‌هایی که متعاقباً تجدید کرده روشن شد که بین زمان‌ها، مکان‌ها و افراد مختلف در زندگی او پیوندهایی برقرار شده تا او بتواند خاطره‌ها و عواطفی را که سرکوب شده‌اند باز یابد، آنها را در موقعیتی که در کودکی تجربه کرده درک کند، مکانیزم‌های دفاعی و منابعی را که در آن موقعیت در دسترس داشته و مورد استفاده قرار داده بشناسد و با درک نیازهای برآورده نشده آن کودک به تدریج بیاموزد که چه طور با او رفتار کند که همان الگوی درونی شده رفتارهایی را که زمانی دیگران با او داشته‌اند در برخورد با خود تکرار نکند. طی جلسات بعدی مراجع اظهار کرد که نه تنها حالش بسیار خوب شده است و شب‌ها بدون هیچ مشکلی می‌خوابد و از عدم تمرکز، تنهایی و ضعف در حافظه نیز رنج نمی‌برد، بلکه کاملاً دریافت کرده است که یکی از علت‌های اصلی ترس‌هایش مربوط به تضادها و تعارضات درونی

خودش بوده است که منجر به احساس عذاب وجدان و گناه در او می‌شده است. درمانگر در این مرحله با توجه به بهبودی کامل مراجع آزمون MMPI را برای او اجرا و تفسیر کرد. نتایج آزمون MMPI (نمودار ۲) نیز نشان دهنده سلامت کامل آزمودنی بود. بالاخره در جلسات پایانی مراجع ضمن تشکر از درمانگر اظهار داشت: "وقتی خودم را با دو سال قبل مقایسه می‌کنم که به شدت افسرده، تنها، وحشت زده و نگران بودم و شب‌ها نمی‌توانستم خوب بخوابم، احساس شادی و سلامتی می‌کنم. زیرا اکنون از هیچ چیز وحشتی ندارم، نه از تنهایی و نه از تاریکی. هنگام خواب دچار حملات وحشت‌زدگی نمی‌شوم، از پدرم تنفیری ندارم و او را دوست دارم، با دوستانم روابط سالم‌تر و صمیمانه‌تری دارم، کمتر خشمگین می‌شوم و می‌توانم خشم خود را کنترل کنم و از همه مهم‌تر این‌که در تصمیم‌گیری‌هایم ضعفی ندارم و با قضا یا به صورت واقع‌گرایانه و منطقی برخورد می‌کنم، خلاصه غمگین نیستم و از زندگی لذت می‌برم". لازم به ذکر است که مراجع تا دو سال مورد پیگیری پس از درمان قرار گرفته است و تاکنون هیچ‌گونه نشانه‌ای از عود اختلال در او مشاهده نشده است.



نمودار ۲. نیمرخ روانی آزمودنی در آزمون MMPI پس از درمان



نمودار ۱. نیمرخ روانی آزمودنی در آزمون MMPI قبل از درمان

با مقایسه نمودارهای ۱ و ۲ می‌توان دریافت که نیمرخ روانی آزمودنی پس از درمان

به صورت کاملاً بهنجاری درآمده است که این موضوع نشانگر کارآیی و تأثیر روان‌درمانگری روان‌پوشی در کاهش و بهبود نشانگان اختلال وحشت‌زدگی در آزمودنی است.

بحث و نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که روان‌درمانگری پوشی مبتنی بر اصول روابط موضوعی و روان‌شناسی خود از جمله روش‌های درمانی کارآمد و مؤثر برای درمان اختلال وحشت‌زدگی است؛ به ویژه برای درمانجویانی که تمایلی به استفاده از دارودرمانی ندارند. این نتایج با نتایج پژوهش‌های کلین و همکاران (۲۰۰۳)؛ میلرود و همکاران (۲۰۰۱)؛ میلرود و همکاران (۲۰۰۰)؛ باندلو و همکاران (۱۹۹۵) همخوان است.

کلین و همکاران (۲۰۰۳) با مروری بر ادبیات پژوهش دریافتند که درمان روان‌پوشی یکی از روش‌های درمانی کارآمد برای اختلال وحشت‌زدگی، است همچنین میلرود و همکاران (۲۰۰۱) تعداد ۲۱ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی را مورد مطالعه و درمان قرار دادند، این افراد به صورت هفتگی در جلسات روان‌درمانی روان‌پوشی شرکت کردند و پس از ۲۴ جلسه به بهبودی کامل دست یافتند. همچنین میلرود و همکاران (۲۰۰۰) نیز با مطالعه ۱۴ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی دریافتند که درمان روان‌پوشی یکی از کارآمدترین روش‌های درمانی برای مبتلایان به این اختلال است. ضمناً باندلو و همکاران (۱۹۹۵) با بازنگری و مرور پرونده ۱۰۰ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی مشاهده کردند که ۳۳ درصد از این افراد با استفاده از درمان روان‌پوشی به بهبودی کامل دست یافته و در یک پیگیری یکساله پس از درمان هیچ‌گونه نشانه‌ای از عودت بیماری در آنها مشاهده نشده است.

به طور کلی طی جلسات روان‌درمانگری با استفاده از تداعی آزاد مشاهده شد که اختلال آزمودنی با رفتارهای وحشت‌آفرین و نادرست پدر در محیط خانواده رابطه بالایی داشته است، به طوری که وحشت آزمودنی از رنگ سبز نیز علاوه بر عوامل دیگر

با رنگ سبز چشمان پدر در رابطه بوده است. همچنین مشاهده شد که آزمودنی دارای "من" ضعیف و "فرامن" قدرتمندی بوده است که موجب احساس گناه و عذاب وجدان وی شده بود. بنابراین در وهله اول، درمان با استفاده از تکنیک‌های مبتنی بر روابط موضوعی بر پیچیدگی‌هایی متمرکز شد که در ارتباط مراجع با پدر و خواهرش شکل گرفته بود، تا از این طریق فشار حاصل از تعارض‌هایی که در ارتباط با افراد مهم زندگی مراجع در کودکی وی را دچار اضطراب کرده و مکانیزم‌های دفاعی مانند جابه‌جایی، فرافکنی، بازگشت علیه خود و نارزنده‌سازی را به راه انداخته بودند، کاهش یابد و بستر درمان برای تکنیک‌های مبتنی بر روان‌شناسی خود و مقابله با مکانیزم‌های دفاعی آماده شد. طی جلسات روان‌پویشی با تقویت "من" در آزمودنی؛ توانایی او برای برخورد با قضایا و رخدادهای زندگی افزایش یافت و سعی کرد تا برای حل مسائل و مشکلات خود از راه‌های منطقی و درست بهره بگیرد و هنگام رویارویی با مشکلات کمتر هیجانی برخورد کند، لذا قدرت تصمیم‌گیری بهتر و منطقی‌تری نیز کسب نمود.

چنانچه پیش‌تر آمد، طی مصاحبه‌های بالینی مشاهده شد که آزمودنی دارای عزت نفس پایین، ترس و وحشت زیاد بوده، خود را عصبی و پرخاشگر می‌دانسته و پدر خود را به عنوان فردی که دارای رفتارها و اعمال وحشت‌انگیز و ترسناک بوده معرفی کرده است. این یافته‌ها با یافته‌های پژوهش شیر و همکاران (۱۹۹۳) همخوان است. شیر و همکاران (۱۹۹۳) نیز طی مصاحبه با ۹ فرد مبتلا به اختلال وحشت‌زدگی دریافتند که تمام این افراد عزت نفس پایین داشته و کنترلی بر خشم و هیجانات خود نداشتند و از دارا بودن والدین پرخاشگر و دارای رفتارهای وحشت‌آفرین رنج می‌برده‌اند.

نکته قابل بحث دیگر دریافتی‌های مراجع در دوره کودکی بوده است. با تولد خواهر کوچک‌تر، پدر، مادر و سایر اعضای خانواده او را مورد بی‌توجهی قرار دادند. بدین ترتیب، علاوه بر برآورده نشدن نیازهای طبیعی او به محبت و توجه، خشم عمیقی، خصوصاً نسبت به پدر، در وی شکل گرفت. لذا، او به ناچار برای این که طرد نشود و محبت مورد نیازش را دریافت کند، از سویی، از یازده سالگی نقش کودکی بیمار، نیازمند و وابسته را در پیش گرفت؛ و از سوی دیگر خشم خود نسبت به پدر را که

موضوع عشق^۱ است، در سطحی به خواهرش و در سطح کلی‌تری به نامزدش جابه‌جا کرد تا تعارضی را که نسبت به پدر احساس می‌کرده به نفع وابستگی حل کند. واکنش‌های مراجع نسبت به پدر و هم‌چنین نسبت به خودش فریادهای خشن و طردکننده پدر که طی مراحل تحول مراجع درونی شده بودند، پس از سال‌ها ناهشیارانه بازخوانی شده و از درون همان پیغام‌ها را به وی می‌دهند. به‌طوری‌که خود او هم از آن کودک نیازمند و ضعیف و وابسته، یعنی خودش بیزار شده و با خود همان‌کاری را می‌کرد که محیط با او کرده است. لذا، درمانگر به واسطه تکنیک‌های متمرکز بر محور خویشتن به مراجع کمک می‌کرد تا او بتواند نیازهای این کودک را درک کند و در جهت تأمین آنها بکوشد. هنگامی که این نیازهای روانی باقی مانده از مراحل قبلی رفع شدند، مکانیزم دفاعی الگوهای رفتاری به منبع باقی ماندن آن نیازها ضرورت خود را از دست دادند و مراجع آموخت که می‌تواند از مکانیزم‌های دفاعی پخته‌تری استفاده کند. از جمله محدودیت‌های پژوهش حاضر بررسی و مطالعه یک آزمودنی است. پیشنهاد می‌شود که در پژوهش‌های بعدی جهت دست‌یابی به نتایج دقیق و معتبرتر از چندین آزمودنی استفاده شود و ضمن در نظر گرفتن گروه کنترل شیوه‌های مختلف درمانی از جمله شناخت-رفتار درمانگری و رفتار درمانی به تنهایی و یا به صورت ترکیبی با دارو درمانی با یکدیگر مقایسه گردند.

مآخذ

Bandelow.B. ; Sievert, k. ; Rothemeyer.M. ; Hajak.G. ; & Ruther. E.(1995)."What treatments do patients with panic disorder and agoraphobiaget?". *Europian Archieve of psychiatry Clinical Neuroscience*, 245(3), 165-171.

American Psychiatric Association(2000). *Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorder*, Fourth Edition, Text Revision. Wshangton D.S, American Psychiatric Press.

- Freud, S.(1962)."On the grounds for detaching a particular syndrome from neurasthenia under the description "anxiety neurosis". (1895[1894]), in *Complete psychological works*, standard ed, vol3, London, Hogarth press.
- Gabbard, Go.(1997)."Dynamic therapy in the decade of the brain". *Conn Med*, 61(9), 537-542.
- Greenberg, J.R., & Mitchell, S.(1983). *Object relations in psychoanalytic theory*.Cambridge, MA: Harvard University press.
- Klein, C.; Milrod, B; Busch, F.; levy, KN; & Shapiro.T.(2003)."A preliminary study of clinical process in relation to outcome in psychodynamic psychotherapy for panic disorder". *Psychoanalytic Inquiry*, 23(2), 308-320.
- Kohut,H.(1977).*The relation of the self*. Madison, CT: International University press.
- Milrod, B.(1995)."The conticued usefulness of psychoanalysis in the Treatment armamentarium for panic disorder". *Journal of American Psychoanalytic Association*, 43(1), 15-26.
- Milrod, B.; & Shear, M.K.(1991)."Dynamic treatmet of Panic disorder. A review", *Journal of Nervous and Mental Disease*, 179, 741-743.
- Milrod, B. ; & Busch, F.(1996). *A manual for panic focused Psychotherapy*.Washington, DC, American Psychiatric Press.
- Milrod, B., & Shear, M.K. (1997)."Multicenter collaborative panic disorder severity scale". *American Journal of Psychiatry*, 154, 1571-1575.
- Milrod, B.; Busch, F, Leon, A.C, Shapiro, T; Aronson, A; Roiphe, J; Rudden, M; Singer, M; Goldman, H; Richter, D; & Shear, M.K.(2000)."Open trial of psychodynamic psychotherapy for panic disorder: a pilot study". *American Journal of Psychiatry*, 157(11), 1878-1880.
- Milrod, B; Busch, F; Leon, A.C; Aronson, A; Roiphe, J; Rudden, M; Singer, M; Shapiro, T; Goldman, H; Richter, D; & Shear, M.K.(2001)."A pilot open trial of brief psychodynamic psychotherapy for panic disorder". *Journal of Psychotherapy practice Research*, 10(4), 239-245.
- Milrod, B; Busch, F.N.; Hollander, E, Arenson, A, & Siever,L. (1996)."A 23-year-old woman with

- panic disorder treated with Psychodynamic Psychotherapy". *American Journal of Psychiatry*, 153(5), 698-703.
- Regier, D.A., Narrow, W.E., & Rac, D.S.(1990)."The epidemiology of anxiety disorders: the Epidemiologic Catchment Area(ECA) experience". *Journal of Psychiatric Research*, 24(2), 3-14.
- Shear, M.K.; Cooper, A; Klerman, ; Busch, F; & Shapiro, T.(1993). A Psychodynamic model of panic disorder". *American Journal of Psychiatry*, 151(5), 786-789.
- Wiborg, I. & Dahl, A.(1996)."Does brief dynamic psychotherapy reduce the relapse rate of panic disorder?" *Archieve Gen Psychiatry*, 53,689-694.